

از صفحات تاریخ و ادبیات پارسی دری

بخش سوم

تهیه و پژوهش (صبح)

شعر سعدی و جواب دخترش



در آن روزی که مارا وقت خوش بود

زهجرت شدصدو پنجاه وشش بود

نقل است که شیخ اجل سعدی شاعر بزرگ ؛ صاحب دختر فرهیخته ای بوده است، و چون به سن ازدواج میرسد؛ پدرش شخصی را که هم کفو مشارالیها باشد، پیدانمی کند؛ از این روی به خواستگاری که مراجعه می نمایدواز مکنث و مال نیز بی بهره بوده، بعلت جلوگیری از تعزب و حرمان دخترش، پاسخ مثبت به خواستگار میدهدودختر نیز حسب نظر پدرش؛ با بد و خوب همسرش می سازد. همانطوری که می دانیم سعدی رحمه الله علیه به سیر و سفرعلاقه خاصی داشته وتقریبا دائم السفر بوده است؛ در یکی از سفرهایش گذارسعدی به شهرومحل اقامت دخترش می افتد. وقتی وارد منزل دخترش می شود؛ خانه رامحقرانه وفاقد

فرش ورختخواب کافی می بیدد؛ و به دلیل اینکه شهر بعدی و مقصد وی نیز فاصله قابل توجهی داشته، به ناچار شب رادر منزل دخترش می ماند.

شب هنگام که سعدی در منزل دخترش می خوابد به لحاظ نداشتن رختخواب شب فضای خانه آنچنان سرد می گردد که سعدی از سرمای زیاد اعضا و اندام خود را بشدت جمع می کند و چمباتمه می زند. صبح که دخترش برای خرید مایحتاج زندگی به بازار می رود؛ سعدی نیز با فاصله ای از دخترش از منزل خارج می شود و در هنگام خروج این ابیات را به پشت درب خانه می نویسد:

هر کس که در این سرا بیاید

توبه کند و دگر نیاید

در اول شب دوگز و یک گز

در آخر شب دوگز کم آید

دختر سعدی در این فاصله به منزل می آید تا تدارک ناهار را ببیند که چشمش به اشعار پدرش تلاقی میکند. ناگهان وی با دیدن این صحنه بر آشفته می گردد و نزد خود می گوید که اگر همسرم فاقد مال و منال است، تقصیر من چیست؟ شما خود با اعمال ولایت پدری و با اجبار مرا به عقد همسرم در آوردی، گناه من چیست؟ از آنجا که دختر سعدی نیز در شعر و شاعری تا حدی بی شباهت به پدرش نبوده، در ذیل ابیات پدرش در پشت درب؛ این ابیات را اضافه می نماید:

هر کس که سفر کند گزیند

رنج و تعب و بلا ببیند

خواهد نشود دوگز و یک گز

در خانه خراب خود نشیند

سعدی که پس از دیدار با دوستان و علما و شعرابرای صرف ناهار به خانه دخترش مراجعت کرد، پاسخ منطقی و ادیبانه دخترش را ملاحظه کرد و چون حرف درست جواب ندارد ناهار را میل نمود و برای دیدار دوستان خود به شهر مجاور عزیمت کرد و کلامی نسبت به موضوع بیان ننمود.

دعوا بر سر خال



حکایت دعوا بر سر خال از زمان خواجه حافظ شیرازی آغاز گردید و تا زمان معاصر ما کشیده شد! داستان با بیتی از اشعار حافظ شروع گردید. سپس صایب تبریزی در سالهایی بعد بگونه ای انتقادی و با الگو برداری از اصل شعر حافظ را محکوم به اشتباهش کرد و نهایتاً شهریار پاسخی زیبا و شنیدنی برای صایب تبریزی سرود.

حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

صایب تبریزی

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سرو دست و تن و پا را

هر آنکس چیز می بخشد ز مال خویش می بخشد

نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را

شهریار

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را

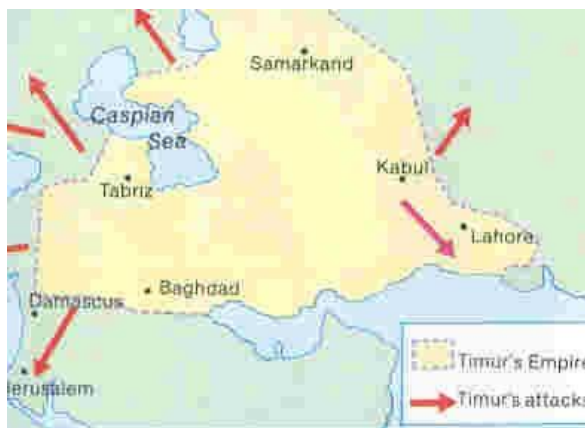
هر آنکس چیز می بخشد بسان مرد می بخشد
نه چون صایب که می بخشد سرو دست و تن و پا را
سرو دست و تن و پا را به خاک گور می بخشند
نه بر آن ترک شیرازی که برده جمله دلها را
البته موارد بالا بصورت رسمی و از قول شاعران شناخته شده بود. بهرحال داستان به
اینجا ختم نشد و در گوشه کنار اشعاری را با مضامینی مشابه داریم.
مثلاً:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
فدای مقدمش سازم سرو دست و تن و پا را
من آن چیزی که خود دارم نصیب دوست گردانم
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را
ویا در جایی دگر کمی طنز آلود:
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم یه من کشک و دو من قارا
سر و دست و تن و پا را ز خاک گور میدانیم
ز مال غیر میدانیم سمرقند و بخارا را
و عزرائیل ز ما گیرد تمام روح اجزا را
چه خوشتر میتوان باشد؟؟ ز آن کشک و دو من قارا
اما داستان باز هم ادامه یافت:
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سریر روح ارواح را
مگر آن ترک شیرازی طمع کار است و بی چیز است؟
که حافظ بخشدش او را سمرقند و بخارا را
کسی را دل بدست آرد که محتاج بدنها نیست
که صایب بخشدش او را سرو دست و تن و پا را
و نهایتاً به این شعر میرسیم که با کمی تغییر در وزن. حافظ را مسؤل تمام این دعاوی
میداند،

چنان بخشیده حافظ جان! سمرقند و بخارا را
که نتوانسته تا اکنون کسی پس گیرد آنها را

از آن پس بر سر پاسخ به این ولخرجی حافظ
میان شاعران بنگر فغان و جیغ دعوا را
وجود او معمایی است پر از افسانه او افسون
ببین! خود با چنین بخشش معما در معما را.

ماجرای حافظ با تیمور لنگ



تیمور لنگ آوازه ی حافظ و خصوصا این بیت از شعر او که میفرماید:

"اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را"
را شنیده بود. وقتی در شیراز اطراق کرد گفت بروید حافظ را پیدا کنید و بیاورید. چنین کردند و حافظ را کنار تیمور نشانیدند. تیمور گفت مرد حسابی من دنیا را غارت کرده ام و سمرقند و بخارا را به پیشرفت و آبادی کنونی درآورده ام و جاه و جلال این شهرها شهره آفاق شده است تو، آن وقت این دوشهر بزرگ و زیبا را به یک خال هندو می بخشی؟! حافظ در پاسخ گفت: من همین حاتم بخشی ها را کرده ام که هم اکنون مفلس شده ام والا برای خود کسی بودم. تیمور از مطایبه ی حافظ خوشش آمد و از تعرض به او خودداری نمود.

همچنان امیر تیمور گورکان که لشکرکشی های فراوان نمود و سرانجام در دوازده فیروزی سال ۱۴۰۵ میلادی در قزاقستان امروز در شصت و نو سالگی درگذشت و پیکر او را به سمرقند منتقل و در آرامگاهی که خود در این شهر ساخته بود دفن کردند. تیمور در جریان لشکرکشی به چین بود که بیمار شد و درگذشت. او يك مغول تبار از ایل «بارلاس» بود که در کش به دنیا آمده بود. حملات نظامی تیمور را به زبان تاتاری «یورش» نوشته اند. قلمرو تیمور از هند تا قفقاز و از مرز غربی مغولستان تا دمشق

وسعت داشت که پس از مرگ او دیری نپایید. این خلدون از او به عنوان مردی ادیب پرور و علاقمند به اصحاب فکر و دانش و مشوق هنر، معماری و انجینیری یاد کرده است. مورخان نظامی نوشته اند که تیمور نبردها را عمدتاً با جنگ روانی و تبلیغ قبلی در مهارت و شجاعت سربازان و سلاحهای برتر آنان می برد. او ناچار به این کار بود، زیرا که به حد کافی سرباز نداشت و خشونت های او هم عمدتاً به همین دلیل بود. با این که ازبکها از قوم دیگری هستند و از منطقه اورال آمده اند، امیر تیمور را موسس ازبکستان می دانند!.

مورخان روس سالروز مرگ تیمور را هجده فبروری نوشته اند که نتیجه تفاوت تقویم های قدیمی میلادی است. جهان غرب به اقتباس از مورخان شرقی امیر تیمور را تیمور لنگ (تیمور لین) می نویسد. «پارسی دری» زبان مکاتبات رسمی تیمور، سازمانهای دولتی و موسسات فرهنگی اش بود.

یکشنبه، ۳۱ اکتوبر ۲۰۱۰

www.esalat.org